

در جست و جوی ابر مرد

۱۰ مهر ۱۳۹۵ ساعت ۱۴:۴۶

درست در ماه‌های اولیه بعد از هجوم روس‌ها به ایران و نهب و غارت و چپاول مهاجمین بود که در تنها روزنامه آن زمان یعنی آفتاب، از ضرورت تشکیل یک نیروی نظامی توانمند سخن به میان آمد. این روزنامه «روح مملکت و حیات هر دولت» را متکی به قوه نظامی دانست، نیرویی که «از هرگونه اختلالات و اغتشاشات داخلی و تجاوزات خارجی ملک و ملت را محفوظ داشته نایل سعادت و رفاهیت نماید.» به نظر نویسنده این مقاله، سعادت ملت به استقرار نظم بستگی دارد و «حصول سکون و امنیت هم بدون قوه نظامی ممکن و متصور نیست.» از سویی «اجرای قوانین و انتظامات و مراعات قواعد سیاست و ایفای مجازات و مکافات» بدون این نیرو ممکن نیست.

جوان و تاریخ- کافه هنر

درست در ماه‌های اولیه بعد از هجوم روس‌ها به ایران و نهب و غارت و چپاول مهاجمین بود که در تنها روزنامه آن زمان یعنی آفتاب، از ضرورت تشکیل یک نیروی نظامی توانمند سخن به میان آمد. این روزنامه «روح مملکت و حیات هر دولت» را متکی به قوه نظامی دانست، نیرویی که «از هرگونه اختلالات و اغتشاشات داخلی و تجاوزات خارجی ملک و ملت را محفوظ داشته نایل سعادت و رفاهیت نماید.» به نظر نویسنده این مقاله، سعادت ملت به استقرار نظم بستگی دارد و «حصول سکون و امنیت هم بدون قوه نظامی ممکن و متصور نیست.» از سویی «اجرای قوانین و انتظامات و مراعات قواعد سیاست و ایفای مجازات و مکافات» بدون این نیرو ممکن نیست. از این بالاتر «مرکز قوه اجرائیه عالم»، نیروی نظامی است. شاهان بزرگ از کوروش و شاپور ذوالاکتاف تا اسکندر کبیر و ناپلئون همه به کمک ارتش «به شرف جهانگیری نایل گشته، عزت و رفاهیت ملت و اتباع خودشان را تهیه و تحصیل نموده‌اند.» نویسنده نتیجه می‌گیرد «اساس سیاسیات عالم و شالوده پولتیک حاضره امم، ثبوت حقانیت، اجرای عدالت، ترفیه حال ملت، قوام و بقای امنیت بدون استثناء، فرع داشتن قوای نظامی است.» حسین خان صبا، از ناپلئون بناپارت مثال آورد که می‌گفت «زور» اثرات فراوانی دارد، نیز به «یکی از فلاسفه» که باید توماس هابز باشد، استناد نمود که می‌گفت تفاوت گرگ و میش در تیزی چنگال گرگ و چربی و نرمی گوشت میش است. به بیسمارک اشاره شد که «تعیین حدود و حقوق و اثبات حقانیت به واسطه سرنیزه متصور است» خلاصه اینکه کسانی مثل صبا، اهمیت هر دولت و قدرت هر سلطنت را به اندازه اهمیت و قدرت نظامی آن کشور دانستند، امتیاز دول بزرگ آن روزگار را به داشتن قوای منظم و معظم جنگی تلقی کردند. به وفور از آلمان مثال

آوردند که با توسل به قُوّه نظامی «در کعبه میزان سیاسیات عالم در حکم اوزان ترازو» محسوب می‌شد. «حشمت آفاق شکنانه»، «نفوذ و تسلط تامه» و ضرورت «تنسیقات عسکری» آلمان را نمونه‌ای برای توجیه استدلالات خود ذکر کردند. از روسیه مثال زده شد: پتر کبیر توانست روسیه را قدرت مسلط آسیا و اروپا سازد، فقط به این دلیل که اصلاحات خود را از ارتش شروع کرد و قوای دائمی نظامی تشکیل داد. دولت ایران عظمت و شوکت خود را از دست نداد مگر وقتی که قوای نظامی‌اش تحلیل رفت و از داشتن اردوی منظم جنگی محروم شد. دولت‌های ایران به این دلیل که به صورت استبدادی اداره می‌شدند، به اهمیت داشتن قوای نظامی واقعی ننهاده‌اند. هر سال در یکی از مناطق کشور شورش و اغتشاشی روی می‌داد که باعث قتل نفوس و «عدم بنیان تمدن» می‌شد، این نبردها برای ایران بسیار گران تمام می‌گردید، به گونه‌ای که «الآن یک ثلث ممالک متصرفی خویش را مالک نیست، قفقازیه و ترکستان و افغان و بلوچستان از دست دولت خارج نگردید مگر در سایه فقدان قشون و استعداد.» با این مقدمه بنای امنیت، نظم امور مالیه، جلوگیری از قتل و خونریزی، حفظ وطن، صیانت استقلال کشور در ایجاد و تشکیل نیروی نظامی است. هیچ‌گاه اولیای امور ایران به این مهم نپرداختند، به آن اهمیت ندادند «حتی در ایام مشروطیت سابقه». در دوره مشروطه مشاجرات و اختلافات به نحوی بود که دولت را از توجه به تشکیل این نیرو بازداشت. «لیکن این اوقات هیئت محترم دولت اهمیت شایان تقدیری به وزارت جنگ داده تشکیل قوای نظامی را مقدم بر تمام امور داشته این مسئله را جزء تاکتیک عملی خود قرار داده‌اند.» نوشته شد عده‌ای شایع کرده‌اند وزارت جنگ تحلیل رفته و ضعیف شده است، اما واقعیت این است که این وزارتخانه فقط ادارات زائد و غیر ضروری را منحل کرده و نیروهای مهم مثل پیاده نظام، سواره نظام و «توپخانه» را نگهداشت؛ نیز ادارات لازم را حفظ نموده است. در مخارج و مصارف این وزارتخانه صرفه‌جویی شده و وجوه اضافی به مصرف نیازهای ضروری رسیده است. ابراز امیدواری شده بود که با اصلاحات لازم که هم اکنون در وزارت جنگ انجام می‌گیرد، «برای آتیه مملکت ما یک نظام مرتبی تحویل داده یک تکیه گاه اساسی موجود نماید.» «این سخنان به ظاهر بی اهمیت بعدها در اشکال گوناگون پی گرفته شد، از درون استدلالاتی از این دست بود که روشنفکرانی مثل علی‌اکبر خان داور بعدها به توجیه قدرت قزاق‌ها پرداختند و یکی از سردسته‌های آنان، یعنی رضاخان را بیسمارک و پتر کبیر لقب دادند و قدرت نظامی او را ستودند و برایش کف زدند تا اینکه به قدرتش رسانیدند و بر هر چه مرده‌ریگ مشروطه بود، پشت پا زدند. آری، فرایندی که بعدها با کودتای سوم اسفند شکل گرفت، ریشه در این باورها داشت که با قوت و شدت تمام پی گرفته شد. به همین دلیل ما از پدیده‌ای به نام نظریه دولت زورمند یاد می‌کنیم، به واقع بین زورمندی و اقتدار تفاوت از زمین تا آسمان است. منشاء اقتدار، مردمند اما منشاء زورمندی قدرت فائقه حکومتگرانند. دولت مقتدر در قلوب مردم ریشه دارد ولی دولت زورمند با اتکا به بازوی نظامی است که می‌تواند اراده خود را تحمیل نماید. به عبارت بهتر اقتدار پدیده‌ای است مثبت، اما زورآوری پدیده‌ای است منفی. نظام مقتدر با حمایت مردم طرح‌ها و تصمیم‌گیری‌های خود را به بوتّه اجرا می‌گذارد اما دولت زورمند نیازی به حمایت مردم ندارد و به زور اراده خود را محقق می‌سازد.

